Kh\_Osool\_SMJS\_980813

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

۱۳ آبان ۱۳۹۸

مبحث لاضرر

استاد: یأثر یعنی ینقل. خود اثر که می‌گوییم به معنای خبر که می‌گوید مأثور یعنی منقول

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در مورد عبارت مقدمة کامل الزیارات بود که آیا از این عبارت مقدمة کامل الزیارات می‌شود توثیق مشایخ ابن قولویه را استفاده کرد حداقل یا نمی‌شود استفاده کرد.

در تقریرات آقای سیستانی ذکر شده که از عبارت مقدمة کامل الزیارات استفاده می‌شود که ایشان از ضعفا روایت می‌کند ولی در صورتی از ضعفاء روایت می‌کند که راوی از ضعفا افراد مشهور به علم و حدیث باشند. و این افراد مشهور به علم و حدیث اگر از ضعفا نقل کند همین کأنّ ضعفشان را جبران می‌کند و مصحّح ذکر روایت این افراد در کتاب کامل الزیارات خواهد بود.

عرض کردیم اصل این تفسیر عبارت ناشی از این است که شذاذ را به معنای ضعفاء گرفته شده و شذاذ نه در لغت نه در اصطلاح در هیچ جایی ضعف در مفهومش نخوابیده. در لغت شاذ در مقابل مشهور است حالا با توضیحی که بعد عرض می‌کنم. در اصطلاح هم حدیث شاذ را که تعبیر می‌کنند که به اعتبار شاذ بودن راوی این هست که به این معنا در هیچ یک از تفسیرهای مختلفی که بر حدیث شاذ ذکر شده ضعیف بودن راوی اخذ نشده، بلکه در بعضی از تفسیرهایشان ثقه بودن راوی هم ذکر شده.

حاج آقا به یک تناسبی می‌گویند این ثقه بودن راوی، بحث سر این هست نه لغوی نه اصطلاحی در هیچ یک از چیزهایش شاذ به معنای ضعیف نیست. بالأخره اگر شاذ به معنای ضعیف باشد یک جایی رد پایی باید پیدا بشود دیگر. اما اینکه حاج آقا یک اشاره‌ای دارند اینکه در شاذ وثاقت راوی اخذ نشده کأنّ آن تفسیرهایی هم که در آن وثاقت راوی هست آن تفسیرها را باید دید توجیهی کرد. بعد ایشان می‌گویند بله اگر گفتند در مقام تضعیف یک راوی فقط به شاذ بودنش اکتفا بشود این کأنّ از جهات دیگر مشکلی ندارد باید راوی‌اش ثقه باشد که فقط مشکل را به شاذ بودن منحصر کردیم. این است که در بعضی از تفسیرها هم ثقه بودن را اخذ کردیم. این ثقه بودن نه اینکه مفاد وضعی شذوذ وثاقت است. مفاد اطلاق مقامی کأنّ اگر فرض کنید به یک نفر بگویند که فلانی من شبیه این را در مورد سهل بن زیاد عرض می‌کردم. فضل بن شاذان در مورد سهل بن زیاد گفته احمق بود. می‌گوید از فضل بن شاذان خوشش نمی‌آمده و می‌گفت احمق بود. من عرض می‌کردم این دلیل بر وثاقت فضل بن شاذان هست. در مورد سهل بن زیاد همین نشانة توثیقش هست. چون در مقام اینکه ازش خوشم نمی‌آید به احمق بودنش اشاره کنم معنایش این است که نکتة ضعف دیگری ندارد و الا اگر نقطة ضعف مهم‌تری مثل تعمّد کذب و امثال اینها داشته باشد نباید بگوید احمق بود این خودش نشانگر این هست که این ثقه هست ثقة احمقی است.

به تناسب در پرانتز بگویم.

یک بنده خدایی بود یکی از رفقا به او می‌گفت السلام علیک یا حجة الله بعد یک موقعی گفته بود از من نمی‌پرسد چرا به من می‌گوید که بهت می‌گویم حجة الله، گفت خب چرا می‌گوید؟ می‌گوید روز قیامت که می‌شود یک عده‌ای را می‌آورند می‌گویند چرا گناه کردید؟ می‌گویند که ثروتمند بودیم. حضرت داود را می‌آورند ثروتمند بود گناه نکرد. یک عده قدرت را می‌آورند، حضرت سلیمان را می‌آورند می‌گویند قدرت داشت و گناه نکرد. یک عده را مي‌آورند می‌گویند چرا گناه کردی؟ می‌گویند زیبا بودیم حضرت یوسف را می‌آورند می‌بینینند زیبا بود ولی گناه نکرد. یک عده را می‌آورند می‌گویند چرا گناه کردید؟ می‌گویند فقر داشتیم به خاطر فقر گناه کردیم، حضرت ایوب را مي‌آورند می‌گویند اینقدر فقر داشت ولی گناه نکرد. یک عده را می‌آورند چرا گناه کردی؟ می‌گویند خر بودیم، آقا را می‌آورند. خدا احتجاج می‌کند به اینها حجة الله است دیگر.

حالا سهل بن زیاد را می‌گوید احمق بود، احمق بود یعنی اینکه مشکل دیگری نداشت. مثلاً اعتماد می‌کند ساده‌لوح بود. آدمی که احمق هست به ضبط ربطی ندارد، آدم احمق یعنی زودباور است، از هر کسی هر چیزی که می‌شنود، نه هر نسخه. به نسخه الزاماً ارتباط ندارد. احمق یعنی اینکه یک بنده خدایی یک مطلب نقل می‌کند قبول می‌کند، یعنی با یروی عن الضعفاء، کسانی که واقعاً ضعیف هستند حرفشان را زود باور می‌کند مگر می‌شود این آدم‌ها دروغ بگویند. باور نمی‌کند که یک افرادی هستند دروغ هم بگویند. خودشان، گاهی اوقات به تناسب در روایات ما هست می‌گوید اکثر اهل الجنة البُلح۸:۳۵، در روایتی که در ذیلش هست می‌گوید اینها کسانی هستند اصلاً نمی‌توانند گناه کنند. اینجوری معنا کرده. بُلح هستند یعنی اینقدر ساده هستند که آن چم و خم گناه کردن را اصلاً بلد نیستند. گناه کردن خودش یک مقدار عقل می‌خواهد برای گناه کردن و این مقدار را ندارند.

بعضی افراد هستند چون خودشان آدم‌های صاف و ساده‌ای هستند اینکه باور کنند که دیگران هم ممکن است دروغ بگویند خیلی زود اطمینان می‌کنند به یک روایت، اعتماد می‌کنند روایت ولو ادعای بر کذب ندارد، اینکه درست است دیگر.

در کلمة شاذ نه در اصطلاح نه در لغت در هیچ جایی قید ضعف نخوابیده، ضعیف بودن در مورد شاذ یعنی اینکه مشهور نیست با جمهور فرق دارد و این بنابراین از عبارت با توجه به این معنا عبارت کامل الزیارات دو قطعه‌ای که هست دو شرط مختلف را می‌خواهد بیان بکند. شرط این است که می‌خواهد بگوید راوی ضعیف نباشد، من اگر راوی ضعیف باشد ازش نقل نمی‌کنم، شرط دوم اینکه راوی شاذ نباشد. اگر راوی شاذ باشد ازش نقل نمی‌کنم در شرط دوم می‌گوید اگر راوی شاذ ازش آدم‌های معروف به حدیث و علم نقل حدیث بکنند من نقل می‌کنم. این قید شرط دوم است نه قید شرط اول.

یک نکته‌ای را حاج آقا مورد بحث قرار دادند که من فقط مطلب ایشان را می‌گویم دیگر وارد بحث نمی‌شوم آن این است که تکمیل بحث آقای سیستانی این هست که ایشان می‌گوید من از آدم‌های ضعیف در صورتی که آدم‌های ثقه نقل کنند نقل می‌کنم این را معنا باید بکنیم ولو این نقل آدم ثقه در غیر کامل الزیارات باشد. لازم نیست نقل این آدم ثقه را ایشان در کامل الزیارات آورده باشد. این را هم ایشان مناقشه دارند، می‌گویند نه اگر هم باشد این خیلی مستبعد هست که به اعتماد یک نقل دیگری ایشان این روایت را آورده باشد، آن نقل دیگر را نیاورده باشد، این را مفصل بحث کردند.

اگر قرار باشد که ایشان از شخص ضعیف در صورتی نقل می‌کند که یک آدم مشهور به علم و حدیث ازش نقل کند اگر آن باشد و روایت آن آدم مشهور به علم و حدیث را هم در کامل الزیارات می‌آورد این معنایش این است که این راوی، راوی‌ای هست، راوی با واسطة ابن قولویه است، چون فرض این است که روایت اگر هم مستقیم ازش روایت می‌کند روایت با واسطه‌اش را هم می‌آورد. بنابراین بحث علی بن حسین سعدآبادی که مستقیم ازش نقل کرده، یکی‌اش با واسطه آن روایتش را نقل نکرده ارتباطی نخواهد داشت.

شاگرد: شاذ به این معنا، شاذ کسی که روایت شاذ را زیاد نقل می‌کند این خودش نمی‌تواند نشان دهندة ضعف طرف باشد؟ کسی که خلاف مشهور همیشه روایت شاذ را نقل می‌کند. نه یعنی اینکه زیاد شاذ نقل می‌کند

استاد: نه اینکه همیشه، اصلاً زیاد بودن هم در آن نخوابیده.

حاج آقا روی هم رفته می‌گویند از مجموع این عبارت دو قید استفاده می‌شود. یک قید این هست که از راوی ضعیف ایشان نقل نمی‌کند، یک قید هم که عمدتاً در مورد اخبار با واسطه هست، یعنی قید آن این است که راوی شاذ اگر هست باید راوی از این شاذ آدم مشهور به حدیث و علم نباشد و اگر مشهور به علم و حدیث باشد از آن نقل نمی‌کند. شاذ یعنی کسی که سلیقه‌های اختصاصی داشته باشد. مثل اینکه یروی عن الضعفاء و یعتمد المراسیل. از ضعفا روایت کند. مثل احمد بن ابی عبدالله برقی، پدرش محمد بن خالد برقی اینها شاذ تلقی می‌شوند چون بر خلاف مشهور که از آدم‌های ضعیف روایت زیاد نمی‌خوانند اینها تقیدی نداشتند که حتماً از آدم‌های ثقه نقل کنند و به ندرت از آدم‌های ضعیف نقل کنند. نه از آدم‌های ضعیف هم زیاد نقل کردند. اینجوری عبارت را ایشان معنا می‌کنند. اینجا اینکه ان قلت بشود که آیا اصلاً نسبت به اینجور شاذها یک حساسیتی وجود داشته باشد جایی سابقه دارد، ممکن است شخصی جواب بدهد بله اصلاً احمد بن محمد بن عیسی اشعری، احمد بن محمد بن خالد برقی را به خاطر همین شاذ بودن به این معنای به خاطر روایت از ضعفاء از قم بیرون کرده. بنابراین وقتی از قم بیرونش کنند عدم روایت کردنش که دیگر طبیعی است.

این چکیدة فرمایش حاج آقا

اینجا این اصل لُبّ فرمایش

یکی دو تا نکته در توضیح بیشتر فرمایش ایشان اضافه می‌کنم. یک نکته این هست که اصل عبارت کامل الزیارات را ببینید.

عبارت مقدمه این هست که «و قد علمنا أنا لا نحيط بجميع ما روي عنهم في هذا المعنى و لا في غيره‏». ما می‌دانیم که ما احاطة به همة روایات معصومین که در بحث زیارت یا غیر زیارت چنین احاطه‌ای نداریم «لكن ما وقع لنا من جهة الثقات من أصحابنا رحمهم الله برحمته»

این «ما وقع لنا من جهة الثقات من أصحابنا رحمهم الله برحمته» متعلق به چی است؟ این لکن ظاهرش ایناست که عطف به آن جمیع هست. می‌گوید ما به جمیع ما روی عنهم احاطه نداریم به روایاتی که از طریق ثقاة برای ما نقل شده به اینها احاطه داریم. معنایی که ما احاطه داریم به روایات ثقاة این هست که ما می‌توانیم همة روایات ثقاة را بیاوریم. بنابراین همة روایات ثقاة را می‌آوریم. این مطلب غیر از مطلبی هست که ما می‌خواهیم استفاده کنیم. دو تا قضیه اینجا وجود دارد. یک قضیه این است که «کل ما رواه الثقاة فهو منقول فی کامل الزیارات». یک عبارت دیگر عکس این «کل ما وقع فی کامل الزیارات فهو منقول من الثقاة». آن که از عبارت ایشان استفاده می‌شود چون ما احاطة به روایات ثقاة داریم بنابراین همة روایت‌های ثقاة را در کتابمان می‌آوریم. ولی نه اینکه همة روایت‌هایی که ما می‌آوریم از ثقاة است. بنابراین مطلبی که ما می‌خواهیم از عبارت استفاده نمی‌شود. این اشکالی بود که در خارج بحث از حاج آقا عرض کردم. حاج آقا در بحثشان در مقام پاسخ به این اشکال برآمدند و فرمودند که درست است که این عبارت صریحاً نمی‌خواهد بگوید که من هر چی در این کتاب آوردم از ثقاة است. ولی با توجه به اینکه هیچ صحبت نکرده که من تمام روایات ثقاة و آن مقداری از روایت‌های غیر ثقاتی که به دستم برسد نقل می‌کنم، این سکوت از ذکر روایت‌های غیر ثقه این ازش استفاده می‌شود که روایت‌هایی که در کتاب هست همه از ثقات هست. ایشان مثالی می‌زنند، فرض کنید یک نویسنده می‌گوید که من چون نمی‌توانستم ترجمة احوال جمیع علما را بنویسم من قادر به نگارش ترجمة احوال جمیع علما نیستم. ولی ترجمة احوال روحانیون را می‌توانم بنویسم. به همین در مقدمة کتاب اکتفاء کنم. این عبارت یعنی چی؟ یعنی چون آن را مقدور نبودم این را مقدور بودم پس بنابراین کتابم را موضوعش را علما قرار دادم. موضوعم را چیزی قرار دادم که بتوانم از عهده‌اش بر بیایم. کأنّ می‌گوید اگر من می‌خواستم کتابم را به جمیع روایات معصومین علیهم السلام اختصاص بدهم از عهده‌اش برنمی‌آمدم، قدرت نداشتم ولی نسبت به ثقاة چون توانایی دارم کأن به آن اختصاص دادم. این مقدمه است برای اینکه موضوع کتاب من روایات ثقاة است. چرا موضوعم را اوسع قرار ندادم. چون این موضع اوسع از عهده‌ام بر نمی‌آمد. آن مقدمه است برای اینکه اگر از عهده‌ام برمی‌آمد همة آنها را انجام می‌دادم ولی چون از عهدة آن کار وسیع بر نمی‌آمدم در یک محدودة خاصی موضوعم را قرار دادم. موضوع را ما وقع لنا من جهة ثقاة قرار دادم که بتوانم از عهدة آن بر بیایم.

شاگرد: و لا اخرجتُ

استاد: لا اخرجتُ یک قید دیگر است. لا اخرجتُ بحث شذاذ و آن مطالب دیگر مطلب است. دو تا قید هست، یک قید این هست که من موضوعم ثقاة است از غیر ثقاة نقل نمی‌کنم. بحث دوم این است که از آدم‌های شاذ هم، ثقه یا غیر ثقه، طبیعتاً با توجه به قید قبلی گفتیم که من از غیر ثقه اصلاً نمی‌کنم طبیعتاً با توجه به آن باید بشود شاذ ثقه، نه اینکه خود کلمة شاذ، یعنی شاذ ثقه. چون قبلاً قید کرده که من از غیر ثقه نقل نمی‌کنم می‌گوید از شاذ هم در صورتی نقل می‌کنم که آدم مشهور به علم و حدیث ازش نقل می‌کند این یک قید دیگری هست.

شاگرد: ممکن است بگوید عبارت ما وقع لنا به قرینة عبارت کفایة عن حدیث آنجا را دارد عطف می‌کند این لکن یعنی می‌گوید

استاد: خیر، معنا ندارد که به آن اخذ بشود. بعد از اینکه یک عبارت یک خط عبارت بینش چیز شده نمی‌شود که معطوف به چیزی باشد که یک خط بینش فاصله باشد.

شاگرد: انحصارش چطوری فهم می‌شو.

استاد: همین را می‌گویم. عبارت در این مقام می‌گوید من همة احادیث را نمی‌توانم جمع‌آوری بکنم ولی ثقاة را می‌توانم. این ثقاة را می‌توانم یعنی چی؟ یعنی می‌گوید من در مقام بیان این هست که من موضوعم را همة احادیث قرار ندارم. موضوعم را چیزی قرار دادم که قدرت برش دارم.

شاگرد: چند تا ضعیف نقل کند

استاد: نه این در مقام بیان موضوع کتاب است. مثالی که حاج آقا می‌زنند اگر رویش دقت بفرمایید خیلی مطلب روشن‌تر می‌شود. ایشان می‌گوید من نمی‌توانم همة دانشمندان ایران را استقصاء کنم ولی دانشمندان قم را می‌توانم استقصاء کنم. این یعنی من چرا موضوعم را دانشمندان کل ایران قرار ندادم، دانشمندان کل ایران مناسب بود، شخصیت‌هایی هستند که شایسته هستند که انسان در موردش کتاب بنویسد، ولی من از عهده بر نمی‌آیم. ولی از عهدة اینکه همشهری‌های خودم را شرح حال برایشان بنویسم از عهدة این برمی‌آیم. اینکه می‌گوید من از عهدة این برمی‌آیم یعنی اینکه این مقدمه است برای اینکه بنابراین من موضوع را اینها قرار دادم، موضوع را ثقاة قرار دادم. مقدور بودن آوردن روایات ثقاة مقدمه است برای اینکه بنابراین من فلذلک جعلتُ موضوع کتابی ما وقع علی الثقاة، کأنّ این مقدمه است برای اینکه بگوید من کأنّ اگر قدرت داشتم یک کتاب جامع می‌نوشتم ولی چون قدرت آن را ندارم ولی در یک محدوده قدرت دارم که کار را انجام بدهم. ما لا یدرک کل لا یدرک کل کأنّ در این محدوده می‌توانم محدوده را این قرار دادم.

شاگرد:

استاد: آن یک بحث دیگر است که آیا کل راوی هست یا چیز بحث مفصلی

شاگرد: می‌گوید ما احاطه نداریم به جمیع روایات که از راویان نقل شده، یعنی چه مشایخش باشد چه غیر مشایخش

استاد: نه. ممکن است این بگوید که من به جمیع روایات اصحاب احاطه ندارم ولی به روایتی که اساتیدم نقل کردند که احاطه دارم. بنابراین روایت‌هایی که اساتید ثقة من نقل کردند آنها را آوردم. این تقریب بیان ایشان.

به نظرم قبلاً در بحث ارث مفصل به آن پرداختم حالا با یک مقداری مکمل‌هایی به این بحث بپردازم. تفسیری که حاج آقا برای عبارت مقدمة کامل الزیارات می‌کنند خیلی تفسیر خوبی است و کاملاً هم تفسیر جا دارد که عبارت اینجور تفسیر بشود. ولی به نظر من این تفسیر متعیّن نیست. یک احتمال دیگری در عبارت هست که این احتمال را به راحتی نمی‌شود نفی‌اش کرد و به خاطر همین جهت تصور می‌کنم که عبارت اجمال دارد، عبارت ظهور در این معنایی که حاج آقا استظهار فرمودند ندارد. آن این است که یک احتمال دیگری اینجا وجود دارد آن این است که این عبارتی که ایشان ذکر کرده مقدمه است برای اینکه یک مطلب دیگر را ایشان می‌خواهد توضیح بدهد. چون اسم کتاب کامل الزیارات یا جامع الزیارات. اسم‌های مختلفی که بر این کتاب گفته شده درش کلمة کامل و جامع و امثال اینها به کار رفته. ایشان می‌خواهد در این مقدمه بگوید اینکه من کتابم را جامع می‌دانم و کامل می‌دانم اینجور نیست که تمام روایات را آورده باشد. نه، من در یک محدودة خاصی ادعای استقصاء دارم. در واقع این مقدمه است برای اینکه استقصائی که کتاب من دارد چقدر استقصاء دارد. اینکه کتاب من حتماً منحصر به این، محدود است را نمی‌خواهد بیان کند، در مقام بیان موضوع کتاب نیست. یک موقعی هست در مقام بیان موضوع کتاب هست، تفسیری که حاج آقا می‌فرمایند کاملاً منطقی هست، تفسیر درستی هم هست. ولی این احتمال وجود دارد که در مقام اعتذار از این باشد که شما ممکن است یک روایت پیدا کنید، این روایت در یک مصدر گمنامی وجود داشته باشد به دست من نرسیده باشد. من وعده نمی‌دهم که هر چی روایت از جستجو کرده. چون نمی‌توانم همة روایات را جستجو کنم. این معنا فکر می‌کنم با ذیل عبارت و لا اخرجتُ فی حدیثاً روی عن الشذاذ من الرجال سازگارتر است.

شاگرد: با لا نحیط هم سازگار است

استاد: نه با لا نحیط اگر آن معنایی که حاج آقا می‌گویند اگر روایت در مقام بیان موضوع کتاب باشد کاملاً سازگار است ولی بهتر

اصرار ندارم که بگویم این عبارت ظاهر عبارت کامل الزیارات است. می‌خواهم بگویم این عبارت هم ممکن است عبارت مقدمه ناظر به این معنایی باشد که ما عرض می‌کنیم.

ذیل عبارت هم با این معنایی که ما می‌خواهیم بگوییم سازگارتر است. چون کلمة شاذ یعنی، اوّلاً شذاذ را در لغت بخوانم.

شذاذ الناس متفرقوهم. این عبارت کتاب العین، جلد ۶، صفحة ۲۱۵

در تهذیب اللغة جلد ۱۱، صفحة ۱۸۶ هم همین مطلب را نقل کرده و قال اللیث.

کتاب العین بحث قدیمی در موردش بوده اینکه مؤلفش کی هست، ازهری مؤلف تهذیب اللغة عقیده‌اش این است که این کتاب العین مال لیث است که شاگرد خلیل است که در لسان العرب هم خیلی وقت‌ها عبارت تهذیب اللغة را ذکر می‌کند با تعبیر قال اللیث که عبارت‌های کتاب العین است.

می‌گوید شذاذ الناس متفرقوهم. در جمهره می‌گوید شذاذ الناس فرقهم. این هم باید همان متفرقوهم باشد. جمهرة ابن دری، جلد ۱، صفحة ۱۱۷.

در تهذیب اللغة می‌گوید شذاذ الناس الذین لیسوا فی قبایلهم و لا منازلهم. کسانی که از محل اصلی‌شان دور افتادند. جلد ۱۱، صفحة ۱۸۶

کتاب محکم جلد ۷، صفحة ۲۵۶ هم این عبارت آمده. البته دیدم در بعضی از کتاب‌ها این را جزو کلام کتاب العین تلقی کردند به خاطر همین کتاب العین که چاپ شده، ترتیب کتاب العین این عبارت را هم وسطش اضافه کردند. ممکن است از عبارت تهذیب اللغة هم همین مطلب استفاده بشود که این هم در نسخة، چون می‌گوید قال اللیث، عبارت‌های لیث را می‌آورد وسط آن عبارت‌ها الذین لیسوا فی قبایلهم و لا منازلهم را آورده. شاید آن برداشتی که آقایان کردند که این برای کتاب العین است بی‌ربط نباشد.

در صحاح یک جور دیگر معنا کرده. می‌گوید شذاذ الناس الذین یکونون فی القوم و لیسوا فی قبایلهم. کسانی که در یک گروهی هستند ولی از قبیله‌های آن گروه نیستند، غریبه‌ها. هر دو ملازم هم هستند. یعنی اصل شذّ یعنی کسی که از جمهور مردم فاصله داشته باشد. شذّ الرجل من اصحابه ای انفرد عنهم و کل شیءٍ منفرد فهو شاذ.

شذّ الشیء یشذّ یشذُّ شذةً و شذوذاً ندر عن جمهوره.

مصداق‌هایش که در کلمة شذاذ به خصوص معنا کردند قومٌ شذاذ اذا لم یکونوا فی منازلهم و لا حیّهم. کتاب محکم جلد ۷، صفحة ۶۱۰ هم اینجوری معنا کردند. عبارت‌های دیگری که هست.

اصل شذوذ یعنی کسی با جمهور فاصله داشته باشد. گاهی اوقات این فاصله داشتن، یعنی فاصلة مکانی، قبیله‌اش اینجاست، یک جای دور دست است، خارج از قبیلة اصلی‌اش است. پراکنده است. یا برعکس قبیله‌اش جای دیگر است، آن اینجاست. گاهی اوقات این انفراد عن الجمهور از جهت حالات و وصف و امثال اینهاست. جمهور مثلاً روایت از ضعفاء نمی‌کنند، این آقا روایت از ضعفاء می‌کند. جمهور روایتی که نقل می‌کنند روایت‌های یک شکل است. این آقا روایتی که نقل می‌کرده به یک شکل دیگر است. یعنی انفراد از جهت مکان راوی، انفراد رفتاری، سلوکی، سبکی، عقیده‌ای امثال اینها.

اینکه اینجا شذاذ من الرجال مراد چی است؟ این احتمالش شاید روشن‌تر باشد آن چیزی که در لغت بیشتر در مورد شذاذ الناس، شذاذ الرجال مطرح است انفراد مکانی است. من اینجور عبارت را می‌فهمم که ایشان می‌خواهد بگوید که من از راوی‌هایی که دور دست هستند روایت نمی‌کنم چون نمی‌روم آنها را دنبال کنم. البته به شرطی که آن راوی‌های دور دست را قبل از من آدم‌های مشهور حدیث نرفته باشند ازشان نقل حدیث کرده باشند. من اگر آدم‌هایی که مشهور به حدیث و علم هستند و در مقام استقصاء روایات هستند، ممکن است این آقا رفته باشند از آن جاهای دور دست روایت‌های آن آدم‌های متفرّق را هم پیدا کرده باشند. آن زحمتشان را کشیدند. ولی من آن مقداری که، من از همین منابع دم دستی مطالب را اخذ کنم. مصادر معروف، اما اینکه بخواهم بروم بگردم، ببینم در گلو گوشة یک کسی پیدا کنم امثال اینها نه، اینجور نیست. این عبارت هم با این سازگار است که در مقام بیان محدودة استقصائش است. می‌گوید من از آدم‌های دور دست نمی‌روم سراغشان، مگر اینکه مشهورین به علم و حدیث ما را راحت کرده باشد، کار ما را کرده باشند. اگر آنها آمده باشند از روایت‌هایی که آدم‌های دور دست هست جمع کرده باشند، یعنی لقمة حاضر و آماده را استفاده می‌کنم. می‌خواهد بگوید من برای تألیف این کتاب این در و آن در نزدم که تمام جاهای دور و نزدیک را بخواهم بچرخم و بگردم. اگر هم می‌گویم کامل الزیارات، کامل زیارات دم دستی است. حالا این دم دستی یا آن روایتی که از اوّل دم دست بودند، یا روایاتی که دم دست نبودند ولی بعضی از مشهورین به علم و حدیث زحمتش را کشیدند، قبل از ما رفتند اینها را پیدا کردند، در کتاب‌هایشان آوردند، با توجه به زحمتی که آنها کشیدند حالا دم دست شده. می‌تواند عبارت ناظر به این جهت باشد.

شاگرد: احادیثی که در این کتاب هست. احادیثی که مشهور

استاد: نه، ناظر به این نیست که متن‌هایش مشهور است. ناظر به این جهت هست که این احادیث را اگر آدم‌های مشهور به علم، چون مشهورین به علم و حدیث یعنی آن کسانی که می‌خواهند هر چی حدیث هست جمع‌آوری کنند. کسانی که جامع‌نگار بودند، سعی می‌کردند با نگارش اثرهای جامع و مستقصی تمام احادیث را جمع بکنند این اصلاً جامع‌نگاری سبب شده بوده که اینها مشهور به علم و حدیث بشوند.

این معنایی که از عبارت می‌کنیم مشابهش در جاهای دیگر هم هست اینجور انتظارات مشابه دارد. ولی من آنجوری که حاج آقا تفسیر می‌کنند مشابهش سراغ ندارم. اما مرحوم شیخ طوسی در مقدمة رجال اشاره می‌کند که «و لم أضمن أن أستوفي ذلك إلى آخره، فإنّ تصانيف أصحابنا و أصولهم لا تكاد تضبط، لانتشارأصحابنا في البلدان و أقاصي الأرض»

دقیقاً همین نکته‌ای که ممکن است دور دست‌ها باشند. اصحابنا فی البلدان منتشر هستند. من که بخواهم بروم آن بلدان دور دست و امثال اینها، اشاره به اینکه در جای دور باشند و اختیار من قرار نگرفته بود.

شاگرد: شاذ حالا گمنام معنا کنیم.

استاد: شاذ الذی لیسوا فی قبائلهم و لا منازلهم. شاذ معنای چیزی که عمدتاً شده این است. می‌تواند شاذ به این معنا باشد. یعنی شذّ عن جماعة المسلمین. به اعتبار اینکه شذّ از مجامع حدیثی، این جمهور یعنی محدثی که از جمهور محدّثین منفرد است. شذّ مکاناً عن مجمع الحدیث. یعنی شذاذ من الرجال یعنی کسانی که در مجمع حدیثی قرار نداشته باشند.

شاگرد: اگر دور دست نباشد، ولی گمنام باشد یعنی ممکن است نزدیک هم باشد.

استاد: نکته‌ای که این می‌خواهد بگوید، کسانی که در مجامع حدیثی نیستند. یک مجمعش این است که دور باشد، نزدیک باشد. بحث سر این هست شذاذ من الرجال یعنی کسانی که در مجامع حدیثی حضور ندارند.

عبارتی در فهرست شیخ هم هست.

شاگرد: این از فتح الابواب سید بن طاووس بود

رجال طوسی اینجوری است «فإن رواة الحديث لا ينضبطون، و لا يمكن حصرهم لكثرتهم و انتشارهم في البلدان شرقا و غربا»

استاد: این هم همین است. این عبارت رجال شیخ. آن قبلی عبارت فهرست بود که اینها همه‌شان اشاره به این می‌کنند که به دلیل اینکه اصحاب ما خیلی پراکنده هستند امکان استقصائش نیست. این شذاذ من الرجال می‌تواند شبیه همین عبارت را ناظر به این نکته باشد.

شاگرد: یک عبارت خیلی کوچک درست بعد از این عبارت رجال دارد «غير أني أرجو أنه لا يشذ عنهم ان لم نادر» این شذ یعنی چی؟

استاد: من امیدوارم که افراد نادری از آنها فقط از دست من در رفته باشد، جا افتاده. شاذ به این معنا کسی که، مجمع یعنی کتاب من. در مجمع راویان شذّ عن مجمع الرواة، که این مجموعه‌ای هست که اینها را جمع کردم. از این مجمع راویان.

اما این معنایی که حاج آقا می‌فرمودند که من شاهدی پیدا نکردم که به جهت شاذ بودن شخصی را بیرون کنند.

اینکه احمد بن محمد بن عیسی، احمد بن محمد بن خالد برقی، به خاطر روایت از ضعفاء از قم بیرون کرد این مطلب نادرست است. خود حاج آقا هم اشاره می‌فرمودند، مشهور شده که احمد بن محمد بن عیسی، احمد بن محمد بن خالد را به خاطر روایت از ضعفاء از قم بیرون کرده. ولی نه، این درست نیست علت بیرون کردن احمد بن محمد بن عیسی این نیست که احمد بن محمد بن خالد را چون یروی عن الضعفاء بوده.

عبارتی در رجال ابن غضائری وارد شده، آن عبارت رجال ابن غضائری بد معنا شده. بد تفسیر شده و اینجور.

من جایی شاهدی ندیدم که نسبت به شاذ بودن اینجور حساسیت داشته باشند که اصلاً نروند از شاذ نقل حدیث کنند امثال اینها. خود همین هم مستبعد می‌کند این معنا را. ادامة بحث فردا ان‌شاءالله

شاگرد: شذاذ در مقابل آنکه ادامه‌اش می‌گوید معروفین، بگوییم منظور همان غیر معروفین و غریبه‌ها و گمنام‌هاست. خود عبارت توضیح نمی‌دهد معنای شاذ

استاد: بحث سر این است که چرا این را آورده عرضم این هست که این مقدمه است برای اینکه ممکن است روایت‌های غریبه‌ها را من چرا روایت‌های غریبه‌ها را نمی‌آورم؟ چون نمی‌توانم به دست بیاورم. شذاذ یعنی کسانی که روایتشان در دسترس من نیست. من روایت‌های غیر در دسترس‌ها را ذکر نمی‌کنم

[پایان]